

ارزش و جایگاه تاریخ در تفسیر(2)

روش شناسی تاریخی علامه طباطبائی در «تفسیر المیزان» - بخش دوم و پایانی...



روش شناسی تاریخی علامه طباطبائی در «تفسیر المیزان» - بخش دوم و پایانی
ارزش و جایگاه تاریخ در تفسیر

تاریخ و تاریخ نگاری بخش عظیمی از فرهنگ مکتوب عصر اسلامی را به خود اختصاص داده و آیات تاریخی قرآن، عمده ترین عامل توجه مسلمانان به تاریخ و رشد تاریخ نگاری اسلامی به شمار آمده است. خبرگزاری فارس: ارزش و جایگاه تاریخ در تفسیر

3. مبنا قرار دادن گزارش تاریخی

مفسر در برخی موارد، دیدگاه خود را بر پایه گزارش تاریخی بنا می نهد. درباره اینکه ذوالقرنین همان کوروش است، استناد به قسمت هایی از تورات منشأ پذیرش این قول شده است. این قسمت ها عبارتند از: کتاب عزرا، فصل اول؛ کتاب دانیال، فصل ششم؛ کتاب اشعیا، فصل 44 و 45 که در آنها به طور مفصل به تجلیل و تقدیس کوروش پرداخته اند (همان، ج 13، ص 392).

یا آنکه در واکاوی یأجوج و مأجوج، برخی به تورات ارجاع داده اند که در موارد ذیل نام یأجوج و مأجوج به چشم می خورد: سفر پیدایش، فصل 10؛ کتاب حزقیال، فصل 38؛ همان کتاب، فصل 39؛ و اصحاب 20 از رؤیای یوحنا (همان، ص 381).

در بررسی لغوی معنای مسیح، علامه طباطبائی از میان وجوهی که برای مسیح گفته شده، گرچه وجه خاصی را انتخاب نمی کند، ولی در بررسی دو وجه از این وجوه، به تاریخ و عهدین متمسک می شود:

وجه اول: کلمه مسیح عربی کلمه مشیحای عبری است که در کتب عهدین عبری آمده و به گونه ای که از این دو کتاب استفاده می شود، رسم بنی اسرائیل چنین بوده که هر پادشاهی تاج گذاری می کرده، که کاهنان او را با روغن مقدس مسح می کرده اند تا سلطنتش مبارک شود و بدین مناسبت، پادشاه را مشیحا می گفتند، که یا به معنای خود شاه است و یا به معنای مبارک (همان، ج 3، ص 304).

وجه دوم: از کتب بنی اسرائیل استفاده می شود که حضرت عیسی علیه السلام را از این جهت مسیحا نامیدند که در بشارت آمدنش خوانده بودند: او به زودی در بنی اسرائیل ظهور می کند و او بر ایشان حکم می راند و منجی ایشان است. در انجیل آمده:

وقتی فرشته نزد مریم درآمد و گفت: ... پسری می زایی و نامش را یسوع می گذاری و این به زودی مردی عظیم می شود که حتی او را پسر خدای علی می خوانند و رب به او کرسی داود، پدرش، را خواهد داد و تا ابد بر بیت یعقوب حکم رانی خواهد نمود و ملک او آخر ندارد (انجیل لوقا: 1-34).

4. عدم نقل گزارش تاریخی

مفسران، به ویژه مفسرانی که با رویکرد منفی به تاریخ نگریسته اند، در موارد فراوانی، گزارش های تاریخی را نقل نکرده اند. علامه طباطبائی درخصوص روایات تاریخی، ذیل آیه 139 تا 148 سورة صافات و إِنَّ یُؤْتِسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ درباره حضرت یونس علیه السلام می نویسد:

روایاتی که از طرق امامان اهل بیت علیه السلام در تفسیر این آیات وارد شده با اینکه بسیار زیاد است و نیز بعضی از روایاتی که از طرق اهل سنت آمده، هر دو در این قسمت (اسرائیلی بودن) شریکند که بیش از آنچه از آیات استفاده می شود چیزی

ندارند، البته با مختصر اختلافی که در بعضی از خصوصیات دارند، و ما هم به همین جهت، از نقل آنها صرف نظر کردیم (طباطبائی، 1393، ج 17، ص 253).

سیدقطب نیز در توضیح آیات مربوط به حضرت نوح علیه السلام، از ذکر هرگونه روایت تاریخی امتناع می ورزد (سیدقطب، بی تا، ج 2، ص 346).

یکی از شاخصه های بارز ناستواری متنی گزارش های تاریخی اختلاف های فراوان بین آنها در یک موضوع و آیه خاص است؛ مثلاً، آیه 102 سورة مبارکه بقره واتبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ پراحتمال ترین آیه قرآن شمرده شده است (1 به توان 4 در 3 به توان 9 در 4). آیه مربوط به ذوالقرنین نیز یکی از این آیات است.

علامه طباطبائی در تفسیر آیات مربوط به ذوالقرنین می نویسد: روایات مروی از طرق شیعه و اهل سنت از رسول خدا علیه السلام، و از طرق خصوص شیعه از ائمه اطهار علیه السلام و همچنین اقوال نقل شده از صحابه و تابعان، که اهل سنت با آنها معامله حدیث نموده اند (که آنها را احادیث موقوفه می خوانند) درباره داستان ذوالقرنین بسیار اختلاف دارد؛ آن هم اختلاف هایی عجیب، و آن هم نه در یک بخش داستان، بلکه در تمامی خصوصیات آن.

این اخبار در عین حال، مشتمل بر مطالب شگفت آوری است که هر ذوق سلیمی از آن وحشت نموده و بلکه عقل سالم آن را محال می داند، و عالم وجود هم منکر آن است. و اگر خردمند اهل بحث آنها را با هم مقایسه نموده، در آنها دقت نماید هیچ شکی نمی کند در اینکه مجموع آنها خالی از دسیسه و دستبرد و جعل و مبالغه نیست. از همه مطالب غریب تر، روایاتی است که علمای یهود که به اسلام گرویدند - از قبیل وهب بن منبه و کعب الاحبار - نقل کرده اند؛ یا اشخاص دیگری نقل کرده اند که از قراین به دست می آید از همان یهودیان گرفته اند. بنابراین، دیگر چه فایده ای دارد که ما به نقل آنها و استقصا و احصای آنها با آن کثرت و طول و تفصیلی که دارند، بپردازیم؟ (طباطبائی، 1393، ج 15، ص 310).

ولی با این حال، جالب است که ایشان در ادامه، این اقوال تاریخی را نقل می کند و به این اختلافات هم می پردازد.

چند نکته از این نمونه تفسیری که علامه طباطبائی نقل کرده، مدنظر است:

اول. تأکید بر این مسئله که با وجود آنکه به آسیب اسرائیلیات اشاره می شود، ولی در عمل، از جانب مفسر تحریری از آن نمی شود. البته شاید کسی این گونه از مرحوم علامه دفاع کند که وی در بحث روایی خود، بنا ندارد مبنا و اصول تفسیر آیات را مطرح کند، بلکه صرفاً درصدد ارائه یک بسته روایی در کنار تفسیر آیات است.

دوم غالب یا همه این اختلافات ذکر شده از منابع روایی سنی و شیعه بوده است، نه کتب تاریخی. اگر غرض قرآن از تاریخ بدون تحدید زمان و مکان آن است که عبرت گیری به همین وسیله حاصل می شود و نیازی به ذکر جزئیات نیست، پس باید گفت: این همه جزئیاتی که در زبان این روایات آمده چگونه قابل توجیه است؟

باید توجه داشت که صرف ناسازگاری بدوی عقلی نمی تواند مجوزی برای طرد روایت باشد. چه بسا مضامین یک روایت به معجزه ای ارتباط داشته باشد و یا اینکه متن آن قابل تأویل باشد. در ادامه، به این دو مسئله می پردازیم:

5. نقل گزارش بدون اظهارنظر

با توجه به اشتراکات فراوان قرآن و عهدین در مواد تاریخی، مفسران در تفسیر خود، به گزارش های عهدین بی توجه نبوده اند. نقل یک مطلب بدون اظهارنظر درباره صحت و سقم آن، می تواند فواید ذیل را به همراه داشته باشد:

اول. مفسر به گزارش ها بی توجه نبوده و آنها را در تفسیر خود لحاظ کرده است. می توان گفت: در بسیاری از موارد، مفسر به بیان تاریخ می پردازد، ولی هدف از آن چیزی جز نقل نیست و هیچ ارتباطی با تفسیر آیه ندارد. همین حساسیت موجب می شود که مفسر از تعبیر روی استفاده کند، یا آنکه درنهایت، علم آن را به خدا واگذار کند. نمونه این رویکرد تفسیر کشف است که از امیزات آن سلامت از داستان های اسرائیلی است و در نقل گزارش های داستان حضرت داود و سلیمان به همین صورت عمل کرده است (زمخشری، بی تا، ج 2، ص 280).

شاید یکی از علل عدم توقف حضور اسرائیلیات در تفاسیر، همین مسئله باشد؛ یعنی مفسر با وجود اذعان به بی پایگی گزارش، خود را ناگزیر از نقل آن برای اعتباربخشی به جامع نگری خود می داند. این رویکرد مفسران می تواند این پیام را به دنبال

داشته باشد که در بدترین شرایط نیز طرد گزارش های تورات توصیه نمی شود.

از سوی دیگر، نقل این گزارش ها می تواند گویای پذیرش ضمنی آنها توسط مفسر و تأیید شدن نظر تفسیری وی توسط آن گزارش ها باشد. علامه طباطبائی در تفسیر آیه *إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ* (آل عمران: 35) براساس روش تفسیری خود، در ضمن بحث روایی، به نقل برخی روایات تاریخی شیعی می پردازد و آن گاه این گونه نتیجه گیری می کند: این روایات به طوری که ملاحظه می فرمایید، درست مطابق بیان ماست (طباطبائی، 1393، ج 3، ص 287).

جالب است که ایشان دو اشکال جدیدی را که براساس آن روایات به وجود می آید بی پاسخ خوانده و از عهده تفسیر خود خارج می داند؛ یعنی تا آنجا که گزارش تاریخی همراه با نظر تفسیری ایشان است، از آن به عنوان مؤید استفاده می کند، و در آنجا که با اشکال مواجه می شود اصراری بر مبنا بودن آن روایت ندارد.

از سوی دیگر، کارکرد تاریخ در تفسیر را نباید یک کارکرد آنی و مستقیم تصور کرد، بلکه مجموعه فضایی که گزارش های تاریخی برای مفسر فراهم می کند ایشان را به برداشت صحیح تر از آیه نزدیک می کند. علامه طباطبائی از کسانی است که در عمل نشان داده بین تفسیر آیات تاریخی و ذکر اقوال مورخان تفاوت است و مجرد ذکر یک تاریخ ذیل آیه تاریخی به معنای تفسیر آیه محسوب نمی شود. ایشان پس از تفسیر آیات تاریخی مربوط به حضرت نوح علیه السلام (سوره هود) و نقل روایت، می نویسد:

این حدیث، که ما قسمتی از آن را با طول و تفصیلش نقل کردیم، خیلی ارتباط به بحث تفسیری نداشت. چیزی که هست، ما آن را به عنوان نمونه ای از روایات بسیاری که در این جزئیات از طرق شیعه و اهل سنت وارد شده آوردیم، و نیز به این منظور نقل کردیم تا برای خواننده در فهم داستان های آیات مورد بحث کمکی از ناحیه روایات شده باشد (همان، ج 10، ص 365).

6. رد گزارش های تاریخی

علامه طباطبائی گاهی گزارش تاریخی را نقل کرده و به نقد و درنهایت، طرد آن پرداخته است. این رویکرد در درون خود، گویای پذیرش قابلیت عهدین و اعتبار اجمالی آن برای بررسی گزارش های تاریخی قرآن است. برای نمونه، علامه طباطبائی ذیل آیه *قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتٍ هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ* (هود: 78) می نویسد:

ممکن است یکی از مفسران به ما اشکال کند و بگوید: تعبیر به کلمه بنات با اینکه آن جناب بیش از دو دختر نداشته، خود دلیل و قرینه است بر اینکه مرادش زنان امت است، نه دو دختر خودش؛ چون لفظ جمع بوده که بر فرد صادق نیست. در جواب می گوییم: بر این هم که آن جناب دو دختر داشته، از الفاظ آیه هیچ دلیلی نیست، نه در کلام خدای تعالی و نه در تاریخی که مورد اعتماد باشد، بلکه در تورات موجود آمده که لوط تنها دو دختر داشته، ولی گفته تورات مورد اعتماد نیست (همان، ص 508).

ج. نقد گزارش های تاریخی

شناخت صحیح و کامل هر موضوع بستگی به میزان آگاهی دارد که از راه های گوناگون درباره آن به دست می آید. حتی بنا بر دیدگاه کفایت تفسیر قرآن به قرآن که روش تفسیری مرحوم علامه است - یا تفسیر قرآن به قرآن و سنت، نمی توان در تفسیر، به گزارش های تاریخی بی توجه بود. علامه طباطبائی در برخورد با این گزارش ها، اعم از اسرائیلیات، گزارش های عهدینی و روایات تاریخی، روش خاصی دارد که در ادامه، آنها را در قالب چند روش پی می گیریم:

1. عدم تنافی با دریافت های عقلی و نقلی

عمده نقدهایی که بر تورات و انجیل وارد شده نقدهای متنی است. متن گزارش های تاریخی از جهات گوناگون نقد شده و ناستواری های زیادی به آنها نسبت داده شده است. شاید به سبب همین ناسازگاری های درونی است که در تاریخ های عمومی، چون تاریخ یعقوبی و الکامل ابن اثیر، و تاریخ پیامبران به تفصیل مطرح نشده است. این مسئله می تواند این مفهوم را داشته باشد که گزارش های تاریخی تورات و انجیل چندان استوار نبوده است.

تنافی با دریافت های عقلی و نقلی از عمده شواهد ناستواری متنی به شمار می رود. مطالبی در گزارش های تاریخی به چشم می خورد که به هیچ وجه، با مبانی دینی و عقلی سازگار نیست. خود علامه طباطبائی می نویسد: این احادیث و اخبار، همه به ماقبل تاریخ منتهی می شود و آن طور که باید، نمی توان به آنها اعتماد کرد (همان، ج 14، ص 73).

یا در جای دیگر می نویسد: بیشتر روایاتی که در این داستان وارد شده مطالب عجیب و غریبی دارد که نظایر آن در اساطیر هم کمتر دیده می شود؛ مطالبی که عقل سلیم نمی تواند آن را بپذیرد و بلکه تاریخ قطعی هم آنها را تکذیب می کند (همان، ج15، ص369).

برای نمونه، می توان به روایتی در کتاب بحارالانوار اشاره کرد. مرحوم علامه ذیل داستان الیاس نبی علیه السلام، خلاصه ای از آن را آورده است و درنهایت، می نویسد: هرکه خودش در آن دقت کند به ضعف آن پی می برد (همان، ج17، ص245).

ایشان علت خودداری خود از ذکر روایات مربوط به داستان هود و عاد را این گونه ذکر می کند: باید دانست که روایات درباره داستان هود و عاد بسیار وارد شده، اما مشتمل بر اموری است که به هیچ راهی نمی توان اصلاحش کرد، نه از طریق قرآن کریم و نه از طریق عقل و اعتبار، و به همین جهت، از ذکر آن روایات صرف نظر کردیم (همان، ج10، ص455).

علامه طباطبائی درباره گزارش های ذیل آیات مربوط به حضرت یونس علیه السلام می نویسد:

موارد اختلافی که در این نقل با ظواهر آیات قرآن هست بر خواننده پوشیده نیست؛ مثل این نسبت که به آن جناب داده که از انجام رسالت الهی شانه خالی کرده و فرار کرده است، و اینکه از برطرف شدن عذاب از قوم ناراحت شده، با اینکه از ایمان و توبه آنان خبر داشته است. چنین نسبت هایی را نمی توان به انبیا علیه السلام داد (همان، ج17، ص265).

علامه طباطبائی درباره چشمه حیات در داستان حضرت خضر و موسی می نویسد:

درباره آن، هیچ خبری از قضیه چشمه حیات نیست، جز گفته برخی از مفسران و داستان سرایان از اهل تاریخ، و مأخذی قرآنی که بتوان به آن استناد کرد، وجود ندارد. وجدان حسی نیز آن را تأیید نکرده و در هیچ ناحیه از نواحی کره زمین، چنین چشمه ای یافت نشده است (همان، ج13، ص338).

طبری پنج روایت به این مضمون که ابراهیم دروغ نگفت، مگر در سه جا: دو جا درباره خدا و یک جا درباره ساره، آورده که چهار مورد آن از ابوهریره است (طبری، ج1392، ص45). اما روشن است که این مضمون قابل قبول نیست.

از دیگر نمونه هایی که دربردارنده تنافی با عقل و نقل است اینکه گفته اند:

در جریان طوفان نوح، آن پسری که از سوار شدن بر کشتی تخلف کرد پسر واقعی نوح نبوده، بلکه در بستر زناشویی او متولد شده بود، و نوح خیال می کرد او واقعاً پسر خودش است، و خبر نداشته که همسرش به ناموس وی خیانت کرده - و از مردی بیگانه باردار شده - و خدای تعالی در جمله *إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ* آن جناب را متوجه به حقیقت امر نموده است. و این تفسیر به حسن و مجاهد نسبت داده شده است (طباطبائی، ج1393، ص10، ص352).

علامه طباطبائی در رد این تفسیر می نویسد:

این نیز درست نیست؛ زیرا اولاً، نسبت ننگ به ساحت مقدس انبیا دادن امری است که ذوق آشنای با کلام خدای تعالی آن را نمی پسندد، بلکه این گونه امور را از ساحت مقدس انبیا دفع می کند، و آن حضرات را منزله امثال این اباطیل می داند. و ثانیاً، این مطلبی است که لفظ آیه به طور صریح بر آن دلالت ندارد و حتی ظهوری هم در آن ندارد؛ زیرا ما در این قسمت از داستان نوح علیه السلام، جز این جمله که می فرماید: *إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ* چیز دیگری نداریم، و این عبارت هیچ ظهوری در آن جسارتی که مفسرین نام برده کرده اند، ندارد، و اگر در آیه *امْرَأَتُ نُوحٍ وَامْرَأَتُ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَاتَتَاهُمَا* نسبت خیانت به همسر نوح و همسر لوط داده، بیش از این ظهور ندارد که آن دو زن با دشمنان شوهر خود دوستی می کرده اند، و اسرار شوهر خود را مخفیانه در اختیار دشمنان می گذاشته و آنان را بر علیه همسران خود می شورانیدند (همان، ص353).

2. توجه به مقام عصمت

در آیات تاریخی، تعبیری همچون ذنب و عصیان وجود دارد که درباره انبیا به کار رفته، اما مفسران معنای آن را به گونه ای تأویل کرده اند که مناسب جایگاه پیامبران باشد. این گونه تأویل ها می تواند با تحول مفاهیم در بستر زمان، ارتباط داشته باشد. علامه طباطبائی در این باره می نویسد: به هرحال، باید توجه داشت که کلیه عبارات آیات تاریخی به وجه صحیحی تأویل

شوند؛ مثلاً، آیه **وَلَا تَعْفُرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ** (هود:47) کلامی است از نوح علیه السلام که صورتش صورت توبه است، ولی حقیقتش شکر در برابر نعمت تعلیم و تادیبی است که خدای تعالی به وی ارزانی داشت.

علت اینکه به صورت توبه تعبیر شده این است که همین شکرگزاری رجوع به خدا و پناه بردن به اوست، و لازمه آن این است که از خدای تعالی طلب مغفرت و رحمت کند؛ یعنی آن عملی که اگر انسان انجام دهد گرفتار لغزش و سپس دچار هلاکت می‌گردد بر آدمی بیوشاند، (چون مغفرت به معنای پوشاندن است) و نیز عنایت و رحمتش شامل حال آدمی گردد. کلمه ذنب تنها به معنای نافرمانی خدای تعالی نیست، بلکه به هر وبال و اثر بدی که عمل آدمی داشته باشد هرچند آن عمل نافرمانی امر تشریعی خدای تعالی نباشد نیز ذنب گفته می‌شود. و در نتیجه مغفرت نیز تنها به معنای آمرزش و پوشاندن معصیت به معنای معروفش در نزد متشرعه نیست، بلکه هر ستر و پوشش الهی مغفرت الهی است، هرچند ستر آثار سوئی باشد که عمل صالح انسان داشته باشد، و اگر خدای تعالی آن اثر سوء را نپوشاند سعادت و آسودگی خاطر از آدمی سلب می‌شود (همان، ص 358).

مرحوم علامه ضمن رد نسبت های ناروا به انبیایی مانند حضرت یونس علیه السلام در عهدین می نویسد:

حال اگر بگویی نظیر این نسبت‌ها در قرآن کریم آمده، در آیات همین داستان در سورة صافات نسبت اباقر (فرار) به آن جناب داده و نیز او را مغاضب و خشمگین خوانده، و در سورة انبیاء به وی این نسبت را داده که پنداشته خدا بر او دست نمی‌یابد، در پاسخ می‌گوییم: بین این نسبت‌ها و نسبتی که در کتب عهدین به آن جناب داده فرق است. آری، کتب مقدسه اهل کتاب، یعنی عهد قدیم و جدید سرشار از نسبت گناه و حتی گناهان کبیره و مهلکه به انبیا علیه السلام است. دیگر جا ندارد یک مفسر در این مقام برآید که نسبت معصیت را طوری توجیه کند که از معصیت بیرون شود، بخلاف قرآن کریم که ساحت انبیا را با صراحت، منزله از معاصی و حتی گناهان صغیره می‌داند. و یک مفسر چاره ندارد، جز اینکه اگر به آیه و روایتی برخورد که به وی چنین نسبتی از آن می‌آید، آن را توجیه کند.

برای اینکه آیاتی که بر عصمت انبیا علیه السلام دلالت دارد خود قرینه قطعی است بر اینکه ظاهر چنین آیه و روایتی مراد نیست، و باید حمل بر خلاف ظاهرش شود، و به همین جهت، در معنای کلمه اذ ابق و نیز در معنای **مُغَاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ** علیه بیانی آوردیم که دیدید هیچ منافاتی با عصمت انبیا علیه السلام نداشت، و حاصل آن معنا این بود که گفتیم: کلمات حکایت حال و ایهامی است که: فعل یونس علیه السلام موهوم آن بود و خلاصه اینکه یونس علیه السلام نه از انجام مأموریت فرار کرد و نه از برطرف شدن عذاب خشمگین بود، ولی کاری کرد که آن کار ایهامی به این معانی داشت (همان، ج 17، ص 256).

3. توجه به اعجاز و تأویل

برخی از روایات تاریخی شامل اموری خارق العاده اند که ممکن است در ردیف خرافات واقع شوند، و حال آنکه دلالت بر معجزه می‌کنند. علامه طباطبائی در توضیح روایتی مربوط به پی کردن ناقة حضرت صالح علیه السلام می‌نویسد: نباید در این حدیث، به خاطر اینکه مشتمل بر اموری خارق العاده است، از قبیل اینکه همه جمعیت از شیر ناقة مزبور می‌نوشتند و اینکه همه آن جمعیت روز به روز رنگ رخسارشان تغییر می‌کرد، اشکال کرد؛ برای اینکه اصل پیدایش آن ناقة به صورت اعجاز بوده و قرآن عزیز به معجزه بودن آن تصریح کرده و نیز فرموده که آب محل در یک روز اختصاص به آن حیوان داشته و روز دیگر مردم از آب استفاده می‌کردند و وقتی اصل یک پدیده‌ای عنوان معجزه داشته باشد دیگر جا ندارد که در فروع و جزئیات آن اشکال کرد (همان، ج 10، ص 471).

ولی درباره همین موضوع، روایات دیگری وجود دارد که مرحوم علامه آنها را رد می‌کند. ایشان می‌نویسد:

در بعضی از روایات، درباره خصوصیات ناقة صالح آمده که آن قدر درشت هیكل بود که فاصله بین دو پهلویش یک میل بوده. (و میل به گفته صاحب المنجد مقدار معینی ندارد. بعضی آن را به یک چشم انداز معنا کرده‌اند و بعضی به چهار هزار ذراع که حدود دو کیلومتر می‌شود) و همین مطلب از اموری است که روایت را ضعیف و موهوم می‌کند، البته نه برای اینکه چنین چیزی ممتنع الوقوع است - چون این محذور قابل دفع است و ممکن است در دفع آن گفته شود: حیوانی که اصل پیدایشش به معجزه بوده، خصوصیاتش نیز معجزه است - بلکه از این جهت که (در خود روایات آمده که مردم از شیر آن می‌نوشتند و حیوانی که بین دو پهلویش دو کیلومتر فاصله باشد باید ارتفاع شکم و پستانش به سه کیلومتر برسد) چنین حیوانی با در نظر گرفتن تناسب اعضایش، باید بلندی کوهانش از زمین شش کیلومتر باشد و با این حال، دیگر نمی‌توان تصور کرد که کسی بتواند او را با شمشیر به قتل برساند. درست است که حیوان به معجزه پدید آمده، ولی قاتل آن دیگر به طور قطع، صاحب معجزه نبوده. بلی، با همه این احوال، جمله لها شرب یوم ولکم شرب یوم (یک روز آب محل از آن شتر و یک روز برای شما) خالی از اشاره و بلکه خالی از دلالت بر این معنا نیست که ناقة مزبور جثه‌ای بسیار بزرگ داشته است (همان).

ملاحظه می شود که مرحوم علامه بین این دو گروه از روایات، یعنی روایاتی که دلالت بر معجزه می کنند و گزارش هایی که بر اموری غیرواقعی و غیرعقلانی دلالت می کنند تفاوت جدی قایل می شود.

باز در همین زمینه و تفکیک بین معجزه و خلاف عقل، علامه طباطبائی درباره آیات مربوط به حضرت مریم علیها السلام (آل عمران: 45) و مضمون روایات ناظر به آن (وحی شدن به عمران، وجود میوه غیرموسمی در محراب حضرت مریم و وجود درخواست نشانی به معنای تشخیص بین خدایی و شیطانی بودن صوت) که به ظاهر با مبانی عقلی تنافی دارد، می نویسد: بعضی از مفسران به شدت منکر این روایات شده و مضامین آن را به سختی رد کرده و گفته اند: هیچ راهی برای اثبات این امور نیست؛ نه خدای سبحان آن را گفته و نه رسول گرامی اش، و اموری هم نیست که عقل راهی به اثبات آن داشته باشد.

تاریخ معتبر هم سخنی از آنها به میان نیاورده. در این میان، بجز مثنوی روایات اسرائیلی و غیراسرائیلی نداریم، و احتیاجی هم نداریم که در فهم معانی آیات قرآن به این گونه وجوه دور از نظر تمسک کنیم. لیکن سخنان خود این مفسر سخنانی بی دلیل است و روایات مذکور هرچند خبر واحدند و خالی از ضعف نیستند و یک اهل بحث ملزم نیست که حتماً به آنها تمسک بجوید و به مضامین آنها احتجاج کند، ولیکن اگر دقت و تدبر در آیات قرآنی مضامین مذکور را به ذهن نزدیک کرد، چرا آنها را نپذیریم؟ و از آن روایات، آنچه از ائمه اهل بیت علیه السلام نقل شده مشتمل بر هیچ مطلب خلاف عقل نیست (همان، ج3، ص289).

آن گاه خود علامه در تبیین اینکه روایت خلاف عقل چیست، می نویسد: بلی، در بعضی از روایاتی که از قدمای مفسران نقل شده، اموری آمده که با عقل سازش ندارد؛ مثلاً، از قتاده و عکرمه روایت کرده اند که گفته اند: شیطان نزد زکریا آمد و او را در مورد بشارتی که شنیده بود، به شک انداخت و گفت: اگر این بشارت از ناحیه خدای تعالی بود آهسته به تو می رساند و آن را پنهان می کرد، همان طور که تو با خدا آهسته و نهانی سخن گفتی. از این قبیل وسوسه ها کرد و کرد تا او را به شک انداخت، با اینکه این گونه سخنان هیچ مجوزی برای پذیرفتن نیست؛ نظیر گفتاری که در انجیل لوقا آمده (انجیل لوقا: 1-20) که جبرئیل به زکریا گفت: اینک دیگر زبان بسته شدی و نمی توانی سخن بگویی، مگر بعد از مدتی که مقرر شده و این بدان جهت بود که تو کلام مرا تصدیق نکردی؛ کلامی که به زودی صدقش محقق می شود (همان).

با دقت در کلام مرحوم علامه، روشن می شود که باید بین خلاف عقل و معجزه، تفاوت قایل شد؛ یعنی نمی توان هر مطلبی را که ظاهر آن خلاف عقل است، رد کرد، ضمن آنکه وی ضمن مقایسه گزارش هایی که در حوزه تفسیری اهل سنت وجود دارد با روایات اهل بیت علیه السلام، به دنبال آن است تا بیان کند که روایات اهل سنت بیشتر در معرض آسیب های مورد بحث است.

نتیجه گیری

علامه طباطبائی در تفسیر خود، از تاریخ بهره برده و قبول تحریف عهدین ایشان را از مراجعه به عهدین باز نداشته است. بهره گیری از تواتر تاریخی، نقل مطالب تاریخی عهدین در تفسیر برای تأیید یافته های تفسیری یا برای مقایسه بین گزارش ها یا برای نقد و رد آنها، روش متداول مرحوم علامه است. آنچه در روش تاریخی ایشان مشهود است آن است که مرحوم علامه توانسته ارزش و جایگاه تاریخ در تفسیر را از نوعی انزوای تفسیری بیرون آورد و رویکرد حاکم بر تفسیر، یعنی تاریخ گریزی را به سمت اعتدال پیش برد.

منابع

کتاب مقدس، 1388، انجمن کتاب مقدس ایران.

ایازی، سیدمحمدعلی، 1386، المفسرون حیاتهم و منهجهم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

بحرانی، سیدهاشم، 1403ق، تفسیر البرهان، بیروت، مؤسسة الوفا.

زمخشری، محمودبن عمر، بی تا، الکشاف عن حقایق غوامض القرآن، قم، ادب الحوزه.

سجادی، سیدصادق و هادی عالم زاده، 1383، تاریخ نگاری در اسلام، تهران، سمت.

سیدقطب، بی تا، فی ظلال القرآن، بیروت، دارشروق.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، 1393ق، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.

طبری، محمد بن جریر، 1392ق، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفة.

مکارم شیرازی، ناصر، 1416ق، انوار الاصول، به کوشش احمد قدسی، قم، نسل جوان.

نفیسی، شادی، 1383، علامه طباطبائی و حدیث (روش شناسی نقد و فهم حدیث از دیدگاه علامه طباطبائی در المیزان)، تهران، علمی فرهنگی.

محمدحسن احمدی: استادیار دانشگاه تهران - پردیس فارابی.

تاریخ - سال یازدهم، شماره اول، پیاپی 36.